

تحقیقات علمی فرانسویان

در زمینه

گذشته امپراطوری ایران

ترجمه

سرهنگ ستاد احمد بازرگان

برای یک باستانشناس
فرانسوی افتخار بزرگی است
با مجلهٔ زیبایی که ارتش
شاهنشاهی ایران منتشر نموده و بطور
جالبی ارائه مینماید همکاری
کند و هنگامی که تیمسار
سر لشکر کریملو پیشنهاد کردند
مقاله‌ای تهیه نمایم تادر کنار
بررسیهای شماره آینده چاپ
شود بسیار تحت تأثیر قرار گرفتم.
و بهتر دانستم مقاله خود را به
گذشته‌ها تمدن قسمتی از
سرزمین ایران اختصاص دهم :
اشخاص معدودی اطلاع دارند
که در سال ۱۸۴۰م لوئی فیلیپ
پادشاه فرانسه اولین هیئت
باستانشناسی را با ایران اعزام
داشت لذا مدت یک قرن و یک ربع
قرن است که فرانسویان نسبت
بگذشته پرافتخار ایران علاقمند
شده اند . فلانیدن و کست

کلیه بنا های قدیمی ایران را که ظاهر بودند اندازه گرفته، نقاشی کرده و بچاپ رسانیدند (تخت جمشید و نقوش برجسته اشکانی و ساسانی) و کاری انجام دادند که تا با امروز ارزش خود را از دست نداده است. در حقیقت میدانیم بناهای تاریخی، بیش از حوادث روزگار بدست بشر خراب و ضایع میشوند. بسیاری از قصور و آثار باستانی امروز از بین رفته اند و ما فقط از روی نقاشی های این دومرد باهمت آنها را می شناسیم.

نام دیولوفوانیز برای همه ایرانیان آشناست. این مرد به همراهی زرش دو فصل زمستان را در شوش گذارنیده و در آنجا طالار آپادانا متعلق بداريوش را کشف نموده است. همچنین فرانسوی دیگری را بنام ژاک دمرگان که مهندس معدن بود و در سال ۱۸۸۹ در ایران نفت را کشف نمود باید نام برد.

ژاک دمرگان که سابقاً مدیر کل سرویس باستانشناسی مصر بود و علاقه زیادی بباستانشناسی داشته و در هنگامیکه هنوز اداره باستانشناسی در ایران وجود نداشت در عقد موافقت نامه بین دولتهای ایران و فرانسه اقدام نمود و در سال ۱۸۹۷ کاوشهای خود را در شوش آغاز کرد. و از آن تاریخ تا کنون هیئت باستانشناسی فرانسه کاوشهای خود را در شوش ادامه میدهند. این کاوشها بمنظور کشف تاریخ گذشته شوش و خوزستان بعمل آمده و بطوریکه میدانیم کلمه خوزستان از خوزه مشتق شده و این کلمه در کتیبه داریوش در بیستون نیز آمده و بمعنای کشور عیلام میباشد.

نویسنده این سطور نماینده نسل پنجم علمای فرانسوی است که زندگی خود را وقف گذشته کشور ایران کرده اند. هیئتی که از هفتاد سال باینطرف کاوشهای باستانشناسی خود را در محل مخصوصی ادامه میدهند و این امر در تاریخ مستشرقین منحصر بفرد میباشد. از یاد داشت های هیئت باستانشناسی فرانسه تا کنون چهل جلد منتشر گردیده و پانزده جلد دیگر در دست تهیه میباشد.

مشکل بتوان تعداد علمائی که در تهیه چاپ این نشریات شرکت کرده اند تعیین نمود زیرا تنوع مطالب و مسائلی که در آنجا مندرج است فراوان و زیاد است. مادر رشته هائی نظیر باستانشناسی، تاریخ، سکه شناسی و معماری

علما و متخصصینی داشتیم ولی لازم آمد گروه انبوهی متخصصین زبانشناسی تربیت نمائیم زیرا مطالبی که با حروف میخی نوشته شده بود بنوعی بودند که در هیچ جای دیگر نظیر آنها دیده نشده بود: بدین معنی که در کنار لوحهائی که بزبان عیلامی نوشته شده بود لوحه های دیگری یافت میشد که بزبان بابلی بوده، برخی دیگر بزبان سومری و بالاخره بعضی بزبان آشوری بودند. بناهای سلطنتی هخامنشی اکثراً از نوشته های پوشیده شده بود که بسه زبان رسمی این عصر بزرگ تاریخ ایران تحریر شده بود: زبان فارسی قدیم، زبان عیلامی و زبان بابلی. بعلاوه ستون دیگری بزبان پهلوی اشکانی یا پهلوی ساسانی و بالاخره نوشته های متعلق بزبان اسلام بخط کوفی بدست می آید. تعداد این زبانهای مختلف به تنهایی نشان میدهد که فرهنگ فرانسه باید چه متخصصین مختلف تربیت نماید تا وام خود را بکشور ایران یعنی کشوری که تملک آن مردان برایش کار میکنند پردازد.

اما باستانشناسان چگونه کار خود را انجام دادند؟

بدواً بنسیم منطقه حفاری شوش چه منظره ای دارد؟ این منطقه از چهار تپه مصنوعی تشکیل شده است که حتی بیش از چهار کیلومتر مربع را پوشانیده است. این تپه ها «مصنوعی» میباشند زیرا هر یک از آنها توده ای از سی الی سی و پنج متر تأسیسات بشری است که بر روی زمینی بکر بوجود آمده و در هر یک از این تپه ها چندین شهر وجود دارد که بر روی یکدیگر بنا شده اند. چرا؟ و چگونه؟

شهر شوش از چهار هزار سال قبل از میلاد مسیح تا دوران حمله مغول مسکون بوده. منازل آن با آجرهای پخته بنا شده و مثل بناهای امروزی بیش از چهار الی پنج نسل یعنی ۱۲۰ تا ۱۵۰ سال دوام نمیگردند. منزلی را که رو بخوابی میرفتند خراب کرده و چون بقایا و آثار خرابی را تخلیه نمیگردند ۵۰ سانتیمتری یکمتر پای دیوارها را میپوشانیدند سپس برای اینکه زمین محکم تری داشته باشند تمام آثار خرابی سابق را مسطح کرده و میکوبیدند و روی آن منازل جدیدی بنا میکردند. بدین ترتیب سطح شهر ها بتدریج بالا میآمد.

این رضع منحصر بکشور ایران نیست چنانکه در هفت قرن پیش هنگامیکه کلیسای نوتر دام پاریس ساخته شد سطح کلیسا سه پله بالاتر از کف خیابان بود در صورتیکه امروز برای ورود بکلیسا باید دو پله پائین رفت. و همچنین پس از حملات برق آسای آلمان در جنگ جهانی دوم در مرکز شهر لندن و در اعماق منازلی که خراب شده يك معبد متیرا پیدا شد. میتراب النوع مذهب قدیمی ایران بود و افراد لژیون رومی آنرا پرستش میکردند و پس از اینکه روم جزایر بریتانیا را فتح کرد افراد لژیون رومی این مذهب را بجزایر بریتانیا آوردند. در انجام کاوشهای تپه شوش تلاش باستانشناسان آنست که برعکس طرز تشکیل تپه‌ها شروع بکاوش نمایند. باین منظور از سطح تپه شروع نموده و با دقت يك شهر را پس از دیگری باز میکنند سپس بتدریج که بجلو میروند مجبورند يك شهر را بلمی پاک نموده و شهر قدیمی تری را از زیر آن بیرون آورند. باین ترتیب، از بیست سال پیش منطقه‌ای بمساحت يك هکتار را در یکی از تپه‌های شوش انتخاب کرده و بهمین ترتیب کار را ادامه میدهم. و مرتباً در همان جا زمین را شکافته و بیش از پیش پائین میرویم

اگر تازه‌ترین شهری که بالاتر از همه قرار داشته مربوط بسده دهم الی یازدهم میلادی باشد پانزدهمین شهری که در زمستان ۱۹۶۵-۱۹۶۶ در عمق چهاردهمتری پیدا کرده‌ایم مربوط بدو هزار سال قبل از میلاد مسیح میباشد. باین ترتیب باتلاش و پشتکار در مدت ۲۰ سال ما ریشه سی قرن تاریخ شوش را بدست آورده‌ایم. سه قطعه عکس (بشماره‌های ۱ و ۲ و ۳) نشان میدهند يك محله شهر - شوش درست در چهار هزار سال پیش بچه صورت بوده است. کوچه‌هایی که منازل را از یکدیگر جدا میکردند بخوبی معلوم میشود (شکل ۱) و بنای منازل طبق طرحهای معمولی شامل يك حیاط است که در چهار طرف آن اطاق‌ها قرار گرفته‌اند (شکل ۲). منازل اربابان تا پنجاه اطاق داشته و در کنار خیابانهای بزرگ قرار داشته (شکل ۳) در عبادتگاهی کوچک محرابی بنظر میرسد که لابد روی آن رب النوعی قرار داشته و اکنون از بین رفته است (شکل ۴). ترتیب اطاقهای پذیرائی مثل سی سال قبل ایران عبارت از يك اطاق طویل بوده که

محلی بنام شاه‌نشین داشته و محل شاه‌نشین با آجرهای زیبا مفروش بوده و یکی از آجرها دارای سوراخی بوده و در زیر آن کوزه پر از آب قرار می‌گرفته است باین ترتیب با وجود حرارت زیاد منطقه خوزستان همیشه خنک نگه‌داری می‌شده است (شکل ۵)

در زمان عیلامی‌ها که آثار شهر یا نزد هم مربوط بآن زمان می‌شود مرده‌ها را در داخل منازل دفن کرده و خیال می‌کردند باین ترتیب اموات در زندگی خانوادگی کماکان شرکت می‌نمایند. بعداً که پارسها و مادها در فلات ایران مستقر شدند تغییراتی مهم در مراسم تدفین پیدا شد: و در این زمان بفاصله نسبتاً دورتر از شهرهای مسکونی، «شهرهای مردگان» یعنی گورستانها و دخمه‌ها بوجود آمد.

عیلامی‌ها بطرق مختلفی مردگان خود را خاک می‌کردند: اطفال کوچک را در دیگ‌هایی که قبلاً برای تهیه غذا بکار میرفت گذاشته و سرپوشی بر آن می‌گذاشتند (شکل ۷ و ۶). مردگان دیگر را در تابوتهایی از جنس گل پخته قرار میدادند (شکل ۸) و معمولاً بصورت چوبه‌آب‌زده در داخل تابوت می‌گذاشتند. یعنی در هنگامی که زندگی خاک‌ی را بپایان میرسانیدند مجدداً بوضعیتی در می‌آمدند که قبلاً در شکم مادر داشتند بالاخره اشخاص ثروتمند برای خود دخمه‌ها و مقابر خانوادگی می‌ساختند (شکل ۹) که باطاق ضربی از آجر پخته پوشیده شده و در هر یک چندین اسکلت قرار می‌گرفت. بطور ندرت در بعضی از مقابر، شبیه سرافراد را با گل خام درست کرده و بارنگهای مختلف رنگ کرده و روی مجموعه مردگان قرار میدادند و این سر در حقیقت نوعی تصویر متوفی بوده است.

هنوز معنای واقعی این سرهای گلی که ندرتاً در مقابر دیده شده است معلوم نشده و ممکن است می‌خواسته‌اند در مقابل اینکه گوشت و پوست از بین میرود نقش چهره متوفی را حفظ نمایند.

عملیات و کارهای مهمی در اطراف آبادنا، طالار بارعام داریوش، انجام شده است (شکل ۱۱) این کاخ در قرون بعدی و احتمالاً در جنگ داخلی در زمان اشکانیان صدمه فراوان دیده است. برای بنای ایسن کاخ بهترین هنرمندان

امپراطوری هخامنشی، از مصر گرفته تا هند و از قفقاز تا یمن کار کرده بودند و هنگامیکه ویران گردید بلافاصله تبدیل بمعادن سنگ و کارگاه سنگتراشی شد. زیرا خوزستان دشتی است که فاقد سنگ میباشد و در طی ازمنه متمادی دوران اشکانیان، ساسانیان و اسلام هر گاه اهالی شهر شوش احتیاج بسنگ داشتند باین محل مراجعه کرده و ستونها، سرستونها یا پایه‌های سنگی را می‌شکستند.

مقدار کمی از بقایای این سنگها در حفاریات بدست آمده و مردان روشن-بینی نظیر دکتر پیراسته و سپس آقای عبدالرضا انصاری که مأمور هدایت سرفوشت خوزستان بوده‌اند تصمیم گرفتند برای حفاظت این سنگهای پرارزش موزه‌ای در شوش بنا نمایند. طرحهای این بنا بوسیله مهندس محسن فروغی تهیه گردید و بدستور جناب آقای انصاری اداره مرکزی موسسه بهره برداری نیشکر هفت تپه اقدامات شایسته‌ای بعمل آورد. بر اثر اقدامات آقای مهندس نادرحا کمی مهندس موسسه هفت تپه و آقای علیزاده معاون جدی و فعال ایشان کلیه وسایل مربوطه برای بلند کردن و حمل و نقل در اختیار موزه شوش قرار داده شد.

بدو کتیبه سنگی بزرگی که بسه زبان نوشته شده و مربوط به اردشیر دوم میباشد بباغ موزه حمل و در روی پایه سنگی نصب گردید (شکل ۱۲) در این کتیبه ذکر شده است حریقی قصر داریوش را منهدم ساخته و نواده اش اردشیر آنرا مجدداً بنا نموده است. پس از حمل این سنگ يك سرگاو را حمل نمودند (شکل ۱۳) این سرگاو در بالای یکی از ستونهای آپادانا قرار داشته و تعداد ستونهای که سقف طالار رانگه میداشته‌اند ۷۲ عدد بوده و هر يك ۱۲ متر دازا داشته‌اند. بهر صورت این سرگاو را در محل ورود بموزه قرار دادند.

مشکلترین کارها موقعی بود که یکی از پایه‌های ستونهای ۷۲ گانه همین

طالار را حمل مینمودند. این سنگ يك پارچه سیزده تن وزن داشت و کارمندان موسسه هفت تپه آنرا با مهارت بلند کرده و پس از حمل در مقابل در ورودی موزه قرار دادند. در برابر این همه وسائل و ماشین های جدید متوجه میشویم باچه زحمات مافوق بشری موفق شده اند در ۲۵۰۰ سال پیش کاخ شوش یا تخت جمشید را بوجود آورند.

باغ موزه فعلی، اینک بصورت موزه ای از سنگها در آمده است و امیدواریم در زمستان امسال در ویتترین ها، مجموعه ای از وسایلی را که بدست آمده است. قرار دهیم تا تماشاچیان ملاحظه نمایند در این قسمت از کشور ایران در هزاران سال پیش چه هنرها و دنیا یی وجود داشته است. در باغ نیز سنگ قبری قرار داده شده است که مربوط بیک نفر سپاهی است و نیزه ای را نشان میدهد که سر آن بطرف زمین قرار دارد (شکل ۱۵) این وضعیت سلاح بمعنای عزاداری بوده و تا با هر روز معنای خود را حفظ کرده است. چنانکه سر بازانی که در تشییع جنازه فر مانده خود شرکت مینمایند سرتقنگ خود را بطرف زمین نگه میدارند. باستان- شناس در هر لحظه سعی میکنند بین گذشته و آینده ارتباطی پیدا نمایند و چه بسیاری از ریشه های مظاهر زندگی کنونی ما مربوط به هزاران سال گذشته میباشد.

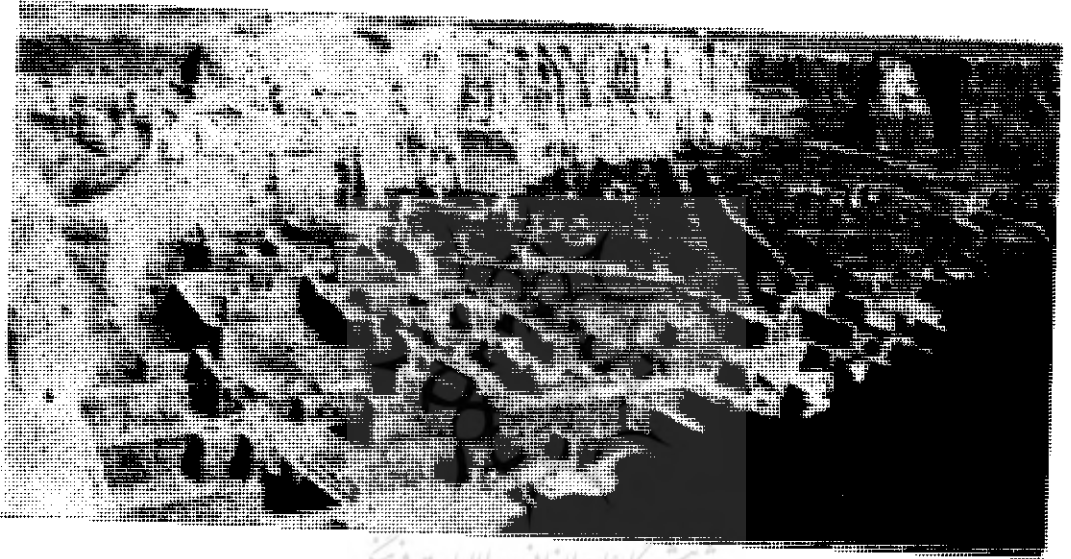
در باغ وسیع موزه، جدیداً ستونهای مربوط بزمانهای جدیدتر آورده شده است و ستونهایی که در شکل ۱۶ ملاحظه میشود مربوط بخانه شاهزاده ای در زمان اشکانیان بوده که بعداً خراب شده است و از ۱۸ ستونی که در اصل وجود داشته است فقط سه ستون باقی مانده است.

باین ترتیب با صبر و حوصله ای بسیار هر روز قطعه جدیدی بموزه کوچک شوش اضافه میشود و این قطعات از محل بدست آمده و یا از مجموعه موزه تهران دریافت میشود زیرا موزه باستان شناسی تهران بقدری غنی است که می-

توان کلیه آنها را بمعرض تماشا گذاشت. مقدم بر همه، دانش‌آموزان از این موزه استفاده مینمایند زیرا نقش موزه قبل از هر چیز تربیتی بوده و باین ترتیب گذشته میهن خود را شناخته و دوست خواهند داشت
 تهران نوامبر ۱۹۶۶ (آبان ۱۳۴۵)
 پروفیسور گیرشمن عضو انستیتو فرانسه رئیس هیئت باستانشناسی فرانسه در ایران
 پایان



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی



پرو. سگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
شمال طاق علوم انسانی

Fig.1 - Suse. Ville du Niveau XV. Une rue.

شکل ۱ - شوش: شهر طبقه پانزدهم . منظره يك كوچه

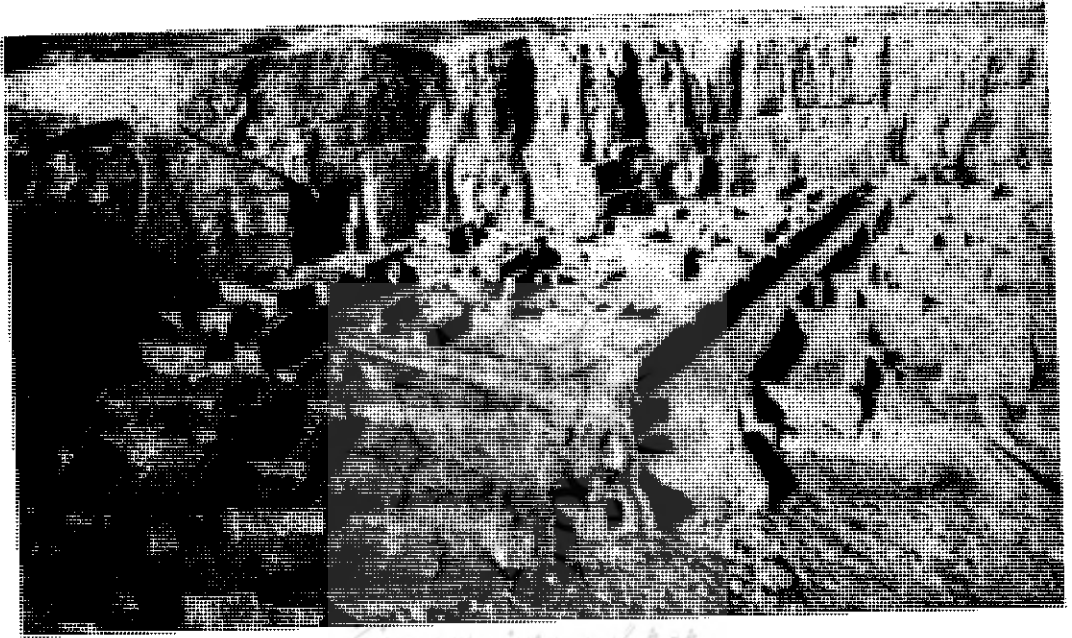


Fig.2 - Suse. Ville du Niveau XV. Les maisons.

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
شکل ۲- شوش: شهر طبقه پانزدهم. منظره خانه‌ها

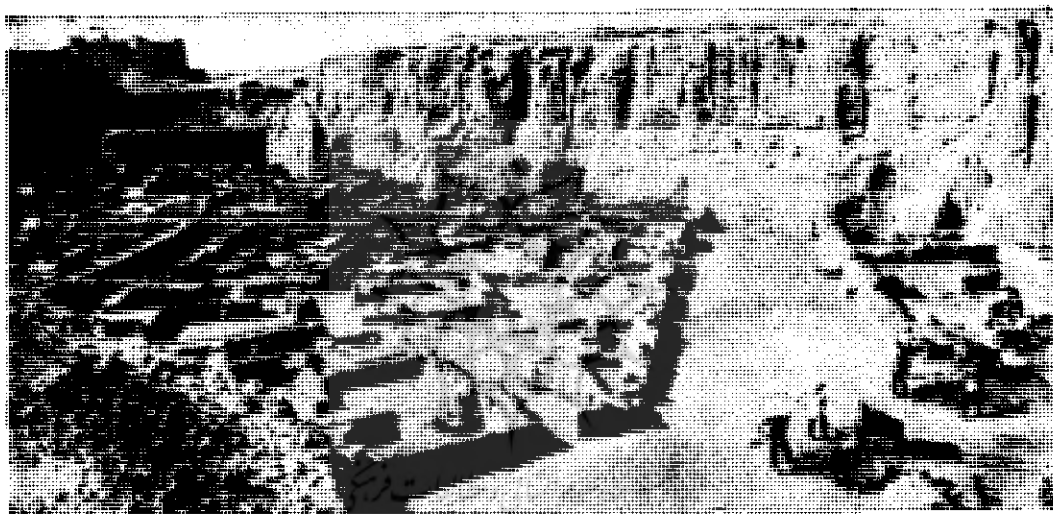


Fig.3 - Suse. Ville du Niveau XV. Les avenues.

شکل ۳- شوش: شهر طبقه پانزدهم . منظره خیابانها.

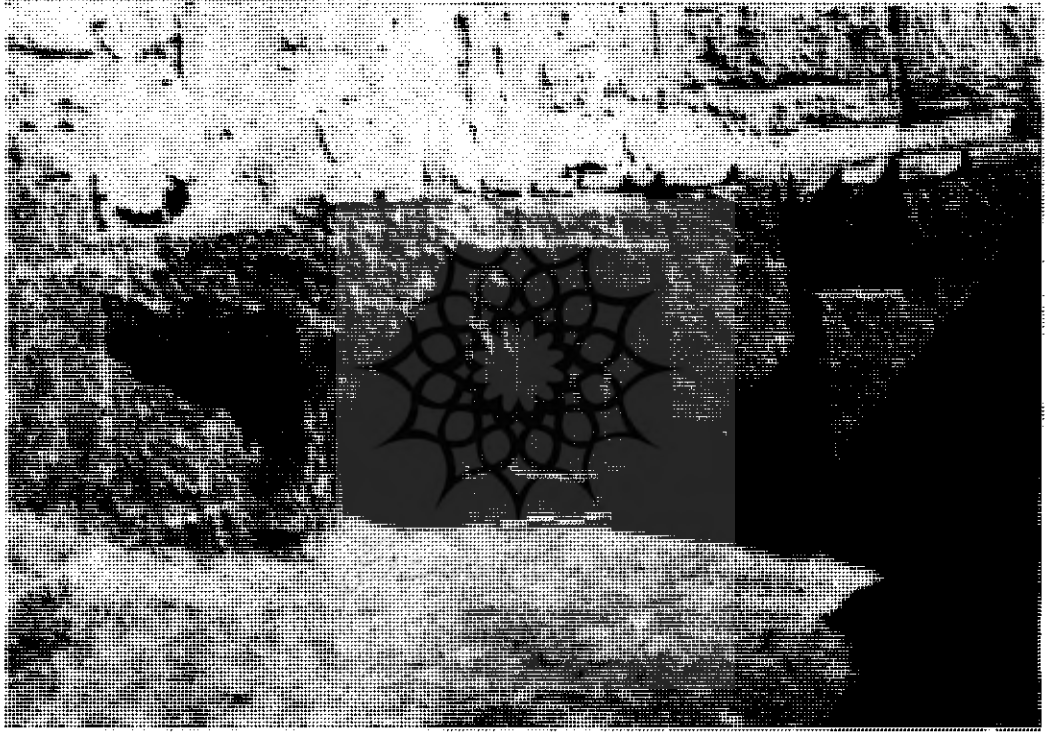


Fig. 4 - Suse. Ville du Niveau XV. Un autel du temple.

شکل ۴ - شوش : شهر طبقه پانزدهم . محراب يك ميبه

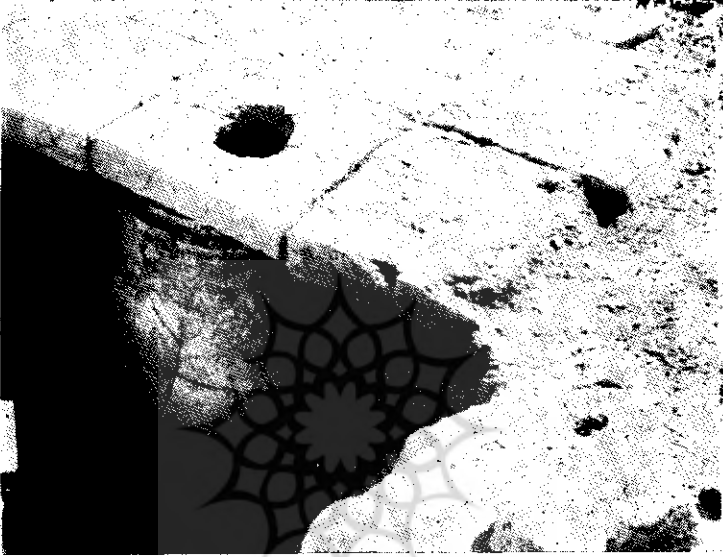


Fig.5 - Suse. Jarre à eau sous le dallage.

شکل ۵ - شوش : خمره آب واقع در زیر کف اطاق.

پرنال جامع علوم انسانی



Fig.6 - Suse. Tombe d'enfant.

شکل ۶ - شوش : قبر يك كودك .



Fig.7 - Suse. Tombe d'enfant.

شکل ۷ - شوش : قبر يك كودك .



Fif. 8 - Suse. Tombe dans un sarcophage.

شکل ۸ - شوش : تمبیه قبر در داخل محفوظه گلی



Fig.9 - Suse. Tombe élamite voûtée.

شکل ۹- شوش : یکی از قبور عیلامی که باطاق پوشیده شده است



Fig.10 - Suse. Tête funéraire en terre crue.

شکل ۱۰ - شوش ، مجسمه سربك مرده از گل خام



Fig.11 - Suse. Fouille près du palais.
شکل ۱۱ - شوش : منظره کاوشهای نزدیک قلعه

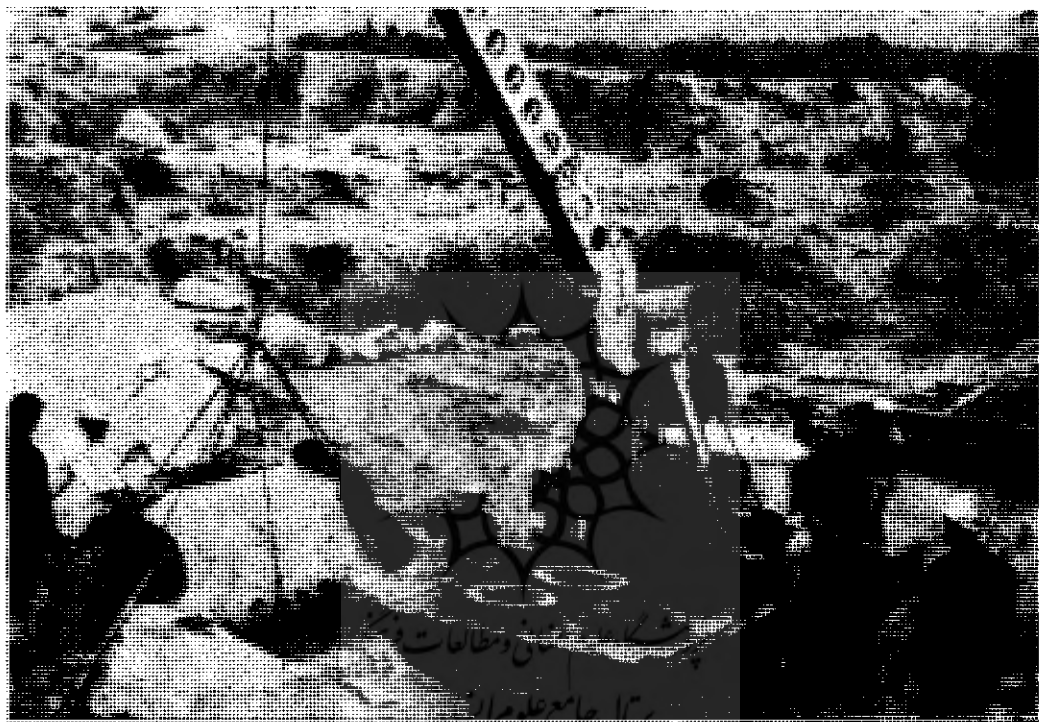


Fig.12 - Suse. Transport de l'inscription d'Artaxerxès II.

شکل ۱۲ - شوش : منظره حمل سنگ‌نوشته اردشیر دوم

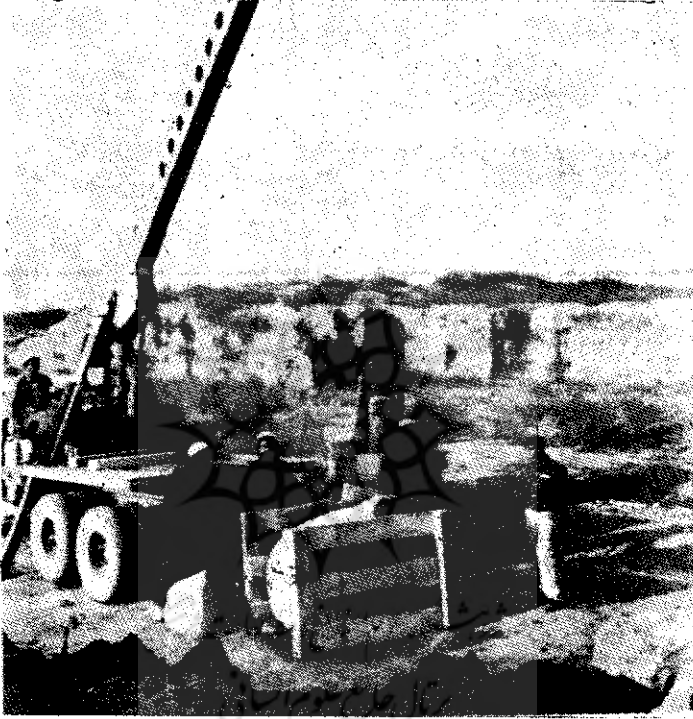


Fig.13 - Suse. Transport de la tête de taureau.

شکل ۱۳ - شوش : منظره حمل کله گاو سنگی

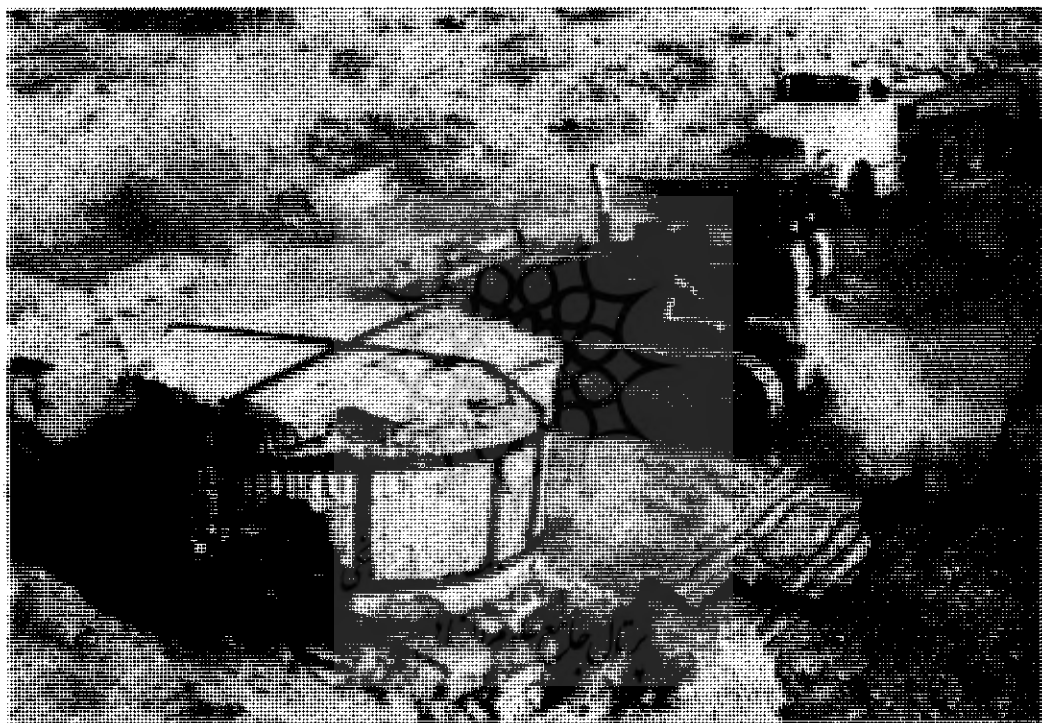


Fig.14 - Suse. Transport d'une base de colonne de l'apadana de Darius.

شکل ۱۴ - شوش: منظره حمل پایه یکی از ستون‌های سنگی کاخ ایدانه داریوش



Fig.15 - Suse. Musée. Stèle funéraire.

شکل ۱۵ - شوش : منظره موزه و سنگ يك قبر

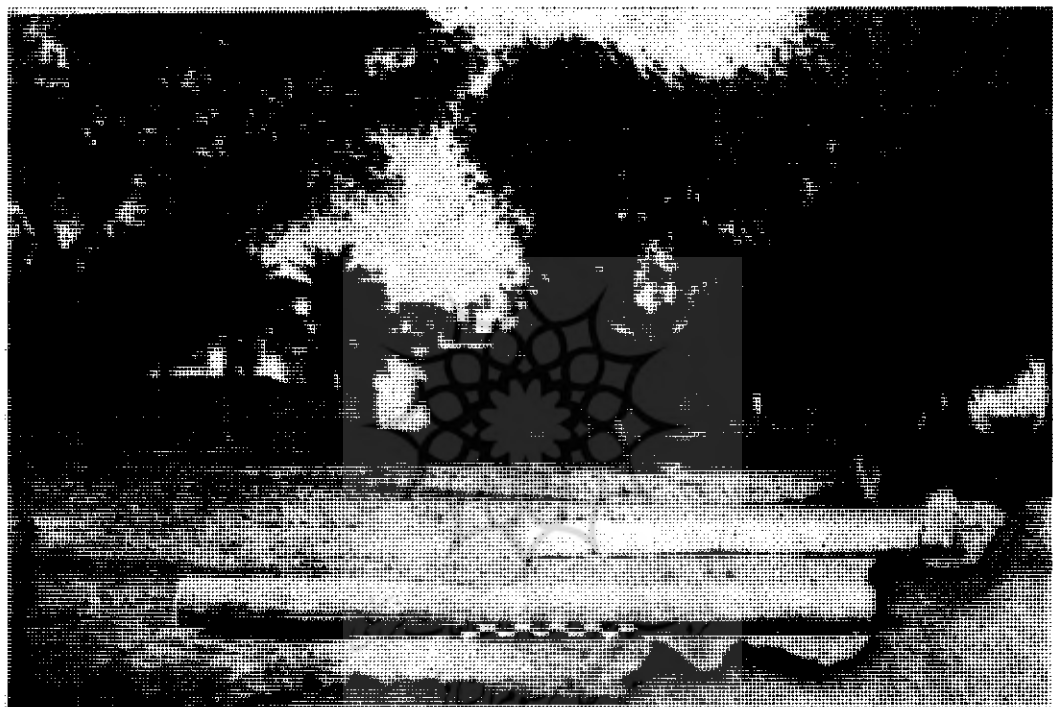


Fig.16 - Suse. Musée. Colonne.

شکل ۱۶ - شوش : منظره موزه وستونهای سنگی

à l'entrée du Musée (fig.14), grâce à l'habileté du personnel de Haft-Tépé. On se rend compte devant ce déploiement d'engins modernes ce que pouvait représenter il y a 2500 ans, d'efforts surhumains la réalisation d'un palais de Suse ou de Takht-è Djamshid.

Le jardin du Musée est transformé en musée lapidaire en attendant que les vitrines reçoivent cet hiver par nos soins, des collections destinées à montrer aux visiteurs les objets qui représentent les arts que pratiquait cette partie de l'Iran au cours de millénaires. Dans le jardin est placée un dalle funéraire d'un guerrier qui montre une lance à pointe dirigée vers le sol (fig. 15.) Cette position de l'arme exprime le deuil et s'est conservée jusqu'à nos jours: les soldats qui accompagnent la dépouille mortelle de leur chef, portent leurs fusils pointés vers le sol. A chaque instant, l'archéologue cherche à jeter un pont entre le passé et le présent. Bien des traits de notre vie plongent leurs racines dans le passé plusieurs fois millénaire.

Dans le jardin de ce même Musée viennent d'être transportées également des colonnes d'époques plus récentes. Celles qu'on voit sur la fig. 16 sont de l'époque parthe et southenaient un pavillon princier qui fut détruit, autrefois: trois de ses colonnes seulement ont survécu à dix-huit.

Ainsi, patiemment, pièce après pièce, se monte ce petit Musée enrichi par les trouvailles faites sur place ou prêtées par le Musée de Téhéran trop riche pour pouvoir exposer toutes ses collections. Les écoliers sont les premiers visiteurs de ce Musée dont le rôle est avant tout éducatif et destiné à faire connaître et aimer le passé de la Patrie.

Téhéran. Novembre 1966.

Aban 1345.

Prof. R. GHIRSHMAN
Membre de l'Institut de France
Directeur de la Délégation archéologique française en Iran.

devaient, semble-t-il, reproduire les traits du mort, être en quelque sorte son portrait. On ne sait pas encore la vraie signification de ces têtes qu'on n'a rencontrées que dans quelques rares tombes, et il se pourrait qu'elles répondissent au désir de conserver l'image du défunt en dépit de la destruction de sa chair (fig.10).

D'importants travaux furent réalisés autour de l'apandana, la grande salle d'audiences du palais de Darius (fig.11). Ce palais a beaucoup souffert au cours des siècles qui suivirent sa destruction, probablement à l'époque parthe, lors d'une guerre civile. Une fois détruit, ce beau palais, à l'érection duquel travaillèrent les meilleurs artistes de cet Empire achéménide qui s'étendait depuis l'Égypte jusqu'à l'Inde et du Caucase au Yémen, ce palais se transforma... en carrière de pierres. De fait, le Khuzistan est une plaine sans pierre: et c'est ainsi, qu'au cours de toutes les époques qui suivirent, sous les Parthes, les Sassanides et sous l'Islam, chaque fois que les Susiens avaient besoin de pierre, ils venaient casser une colonne, un chapiteau, une base.

Peu de ces vestiges sortirent des fouilles et pour les protéger, des esprits éclairés qui étaient appelés à diriger les destinées du Khuzistan, tels que le Dr. S.Pirasteh, et, après lui, M. Abdol-Reza Ansari, décidèrent, pour sauver ces pierres vénérables, de construire un musée à Suse. Les plans de ce bâtiment furent établis par l'architecte Mohsène Foroughi. Sur l'ordre de S.E. Monsieur Ansari l'administration du Centre de Production de la Canne à Sucre à Haft-Tépé, réalisa un travail remarquable. Grâce au magnifique administrateur de Haft-Tépé qu'est l'ingénieur Nader Hakemi et à son dynamique adjoint M. Ali Zadeh, tous les moyens de levage et de transport furent mis à la disposition du Musée de Suse.

Et c'est ainsi que la grande pierre à inscription trilingue d'Artaxerxès III fut transportée dans le jardin du musée et scellée sur un socle (fig.12). Elle relate qu'un incendie avait anéanti le palais de Darius et que son arrière-petit-fils, Artaxerxès, le fit reconstruire. Après cette dalle, on transporta une tête de taureau (fig.13) qui couronnait autrefois une des 72 colonnes hautes de 20 mètres qui soutenaient le toit de la salle hipostyle de l'apandana. Cette tête a été placée dans l'entrée du Musée.

Les plus grandes difficultés furent rencontrées pour le transport d'une des 72 bases de colonnes de la même salle. Ce seul morceau de pierre, qui pèse près de 13 tonnes, fut soulevé, chargé transporté et placé face

que nous le poursuivons depuis ce temps, toujours au même endroit, en nous enfonçant de plus en plus bas.

Si la plus jeune ville de la surface ne datait que du Xe - XI^e siècle de notre ère, la quinzisième ville que nous avons dégagée au cours de l'hiver 1965/1966, à la profondeur de 14 mètres, date du début du II^e millénaire avant notre ère. Ainsi, dans cet effort patient que nous avons poursuivi pendant 20 ans, nous avons recueilli les sources de plus de trente siècles de l'histoire de Suse.

Les trois photographies (Nos 1, 2, 3) donnent l'idée de la manière dont se présentait un quartier de Suse, il y a exactement quatre mille ans. On distingue nettement les rues qui séparaient les blocs des maisons (fig.1) dont l'architecture suivait un plan classique de cours entourées de chambres (Fig. 2). Les maisons des seigneurs, qui avaient jusqu'à près de cinquante chambres, donnaient sur les grandes avenues (fig. 3). Un petit sanctuaire a fait connaître un autel sur lequel devait figurer la représentation d'une divinité disparue (fig.4). L'agencement des pièces de réception était déjà tel que celui qu'on connaissait encore en Iran il y a 30 ans: une pièce en longueur avait dans le fond son *chah-néchine* dallé de belles briques dont une était percée et sous laquelle était enfouie une jarre remplie d'eau qui, malgré les grandes chaleurs du Khuzistan, restait fraîche (fig. 5).

A l'époque élamite, à laquelle appartenait cette quinzisième ville, les morts étaient enterrés sous sols des maisons. On croyait que l'esprit du mort continuait ainsi à participer à la vie de la famille. Plus tard, une profonde coupure dans les traditions funéraires s'est produite sur le Plateau Iranien quand les Perses et les Mèdes y vinrent s'installer: à cette époque seulement se formèrent, à une certaine distance des villes habitées, les «villes des morts». les cimetières et les nécropoles.

Les Elamites enterraient de diverses façons leurs morts: les enfants en bas âge étaient placés dans des marmites recouvertes de coupes (fig. 6 et 7) qui avaient servi auparavant à la préparation des mets. D'autres morts étaient déposés dans des sarcophages en terre cuite (fig. 8) où on les plaçait toujours dans une position contractée, en «chien de fusil». Au moment où se terminait leur vie terrestre, on leur rendait la position qu'ils avaient eue dans le sein de leur mère. Enfin, les gens riches se faisaient construire de vrais caveaux de famille (fig.9), couverts d'une voûte en briques cuites, et dont certains contenaient plusieurs squelettes. De très rares tombes construites contenaient, posées sur les crânes des morts, des têtes en terre crue polychromée, qui

officielles de cette grande époque de l'histoire iranienne: en vieux-perse, en élamite, en babylonien. D'autres textes plus récents étaient rédigés en pehlevi de l'époque parthe ou en pahlevi sassanide, et, enfin, ceux de l'époque islamique en couffique. Cette énumération à elle seule donne déjà une idée du nombre de spécialistes qu'appelait la science française pour s'acquitter de sa dette envers la Perse, ce pays au service duquel travaillait tout ce monde.

Et les archéologues? Comment réalisèrent-ils leur oeuvre?

D'abord comment se présente le site de Suse? Il se compose de quatre collines artificielles qui couvrent une superficie de plus de quatre kilomètres carrés. Elles sont «artificielles» parce que chacune d'elles représente une accumulation de quelque 30 à 35 mètres d'installations humaines au-dessus du sol vierge, qui resserrent dans leurs flancs plusieurs villes superposées. Pourquoi et comment?

La ville de Suse resta habitée depuis 4000 ans avant notre ère et jusqu'à l'époque de l'invasion mongole. Les maisons étaient bâties en briques crues et, tout comme celles d'aujourd'hui, ne duraient pas plus de quatre à cinq générations, c'est-à-dire de 120 à 150 ans. On démolissait les habitations tombant en ruines, mais, comme on n'évacuait pas les décombres, ceux-ci recouvraient la partie inférieure des murs sur une hauteur de 50 centimètres à 1 mètre. On nivelait le tout qu'on pilonnait pour obtenir un sol plus résistant, et on construisait par-dessus de nouvelles maisons. Et les villes montaient peu à peu de niveau.

Ce cas n'est pas particulier à l'Iran: quand Notre-Dame de Paris fut construite il y a sept siècles, on y accédait en montant trois marches. Aujourd'hui on y entre en descendant deux. Après le «blitz» de la dernière guerre, en plein centre de Londres et profondément sous les maisons détruites de la City, fut mis au jour un temple de Mithra, ce dieu de la religion antique iranienne qui était adoré par les légionnaires romains qui apportèrent cette religion dans les Iles Britanniques après la conquête de celles-ci par Rome.

Inversement à la formation des «tépés», la tâche de l'archéologue est de procéder à ses recherches dans le sens contraire: il commence par la surface de la colline et avec soin dégage une ville après l'autre; il est donc obligé de raser au fur et à mesure les restes d'une installation dégagée pour retrouver une plus ancienne qui se trouve dessous. C'est ainsi qu'il y a 20 ans, nous avons ouvert un chantier d'un hectare de superficie à la surface d'une des collines de Suse et

çaise se sont penchés sur le glorieux passé de l'Iran. Flandin et Coste mesurèrent, dessinèrent et publièrent tous les monuments anciens de la perse qui étaient visibles (Persépolis, les bas-reliefs parthes et sassanides) et réalisèrent une oeuvre qui, encore de nos jours, n'a rien perdu de sa valeur. En effet, on sait que les monuments souffrent beaucoup plus de la main de l'homme que des méfaits du temps. Nombreux sont les palais et autres vestiges du passé, aujourd'hui disparus, que nous ne connaissons que par les dessins de ces deux hommes courageux.

Le nom de M. Dieulafoy qui, accompagné de sa femme, campa deux hivers à Suse où il avait reconnu et relevé la salle de l'apadana de Darius, est connu de tous en Iran, de même que celui d'un autre Français, Jacques de Morgan, cet ingénieur des mines qui découvrit en 1889 le pétrole en Iran.

Passionné d'archéologie, ancien directeur général du Service des Antiquités d'Egypte, J. de Morgan a contribué à la conclusion d'un accord entre le Gouvernement Iranien et celui de France, à une époque où le Service Archéologique n'existait pas encore en Iran, et a commencé les fouilles de Suse en 1897. Depuis cette date et jusqu'aujourd'hui, la Délégation Archéologique française y continue ses recherches. Toutes sont consacrées au passé de Suse et du Khuzistan dont le nom dérive, comme on sait, du terme *Khuza*, qu'on trouve dans l'inscription de Darius à Behistun, et qui signifie le pays de l'Elam.

L'auteur de ces lignes représente la cinquième génération des savants français qui ont consacré leur vie au passé de l'Iran. Une Mission qui, depuis 70 ans, poursuit des recherches archéologiques sur le même site, est un cas unique dans les annales orientalistes. Quarante volumes ont déjà été publiés dans les *Mémoires de la Délégation* et quinze autres sont actuellement en préparation.

Il est difficile d'évaluer le nombre des savants qui ont participé à ces publications puisque la variété des matières et des disciplines qui y ont été traitées sont d'une ampleur impressionnante. Si les sciences comme l'archéologie, l'histoire, la numismatique et l'architecture trouvèrent des spécialistes, il fallut former une véritable armée de philologues. De fait, les textes rédigés en écriture cunéiforme présentèrent une variété inconnue ailleurs: à côté de tablettes rédigées en langue élamite s'en trouvaient d'autres en langue babylonienne; certaines étaient écrites en sumérien, d'autres en assyrien. Les monuments royaux achéménides étaient souvent couverts d'inscriptions dans les trois langues

RECHERCHES SCIENTIFIQUES FRANÇAISES

DANS LE DOMAINE DU PASSÉ DE

L'EMPIRE IRANIEN

C'est un très grand honneur pour un archéologue français de collaborer à la belle Revue, richement présentée, que publie l'Armée Impériale. J'ai été très touché par la proposition qui m'a été faite par Son Excellence, le Général KARIMLOU, de rédiger un article qui paraîtra à côté d'autres études qui doivent enrichir le prochain numéro de la Revue.

Par :

Prof. R. Ghuirshman.

Peu de personnes sont au courant du fait que c'est Louis Philippe, roi des Français, qui envoya la première mission archéologique française en Iran, en 1840. Il y a donc un siècle et quart déjà que les savants fran-